

گرفته و از آن وقت ویرایش کرده که چون از من مرخص است میکند
 که از تو در خواهم بایم ویر ابوی باز دای ما شیر به و چون شیر
 دهد تو بار کرد آن فرشی بچه ویر اها هر کرد ویر ایش و او علی
 بن اطلب بن رضی الله عنهما از آن فرشی در خواست کرد که آن
 اهو بچه بر ابوی بخشید علی بن اطلب بن رضی الله عنهما
 بایم خود روان شد و با نگی میگردد گفتند یا این رسول الله وی
 چه میگوید فرمود که شمار او عامی کند و میگوید تراک الله خیر
دارانچه الت که در شبی که وفات میکرد فرزند خود محمد سید باقر
 گفت ای پسر برای من آب وضو بیا را آورد گفت آب بیا که
 درین آب جانور مرده است شنب تا ریک بود چسب آن غ
 آورد و احتیاط کرد موشی در آن آب مرده بود آب را آورد
 وضو ساخت و گفت ای فرزند امشب عده من رسیده است
 و ویر او صحبت کرد **دارانچه الت** که ویر ابوی بود که چون
 بیکه معرفت تا زبان را از زبانش بالان وی می او بخت می
 حاجت بان می شد که ویر ایش تا آن وقت که بار می رسد

چون وی وفات کرد آن تا قبل بر قبر وی آمد و پس بر زمین نهاد
 و ناله میکرد امام محمد رضی الله عنه آمد و گفت برضه که خدای تعالی
 برکت دهد و عادت ابرو خاست گفت ویر ابی که میسر و دوسر
 روزی بود بعد از آن ببرد **دارانچه الت** که بعد از غسل
 امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه محمد بن اطمینه رضی الله عنه بنی عباس
 بن اطمینه آمد و گفت من عم تو ام و پس از تو بر زکرم و نامت
 سزاوارترم سلاح رسول صلی الله علیه و سلم من ده علی بن
 اطلب بن رضی الله عنه گفت ای عم از خدا استعالی بر ترس تو می
 آنچه حق تو نیست بکن و بیا که بعد بن اطمینه بیاید کرد فرمود که
 ای عم ما تا پیش حاکمی برویم که میان ما حکم کند گفت آن حاکم
 کسبت فرمود که حجر لاسود هر دو پیش می آید تو فرمود که ای عم
 سخن گوی سخن گفت بجز جواب نیاید بعد از آن دست بدعا
 برداشت و خدای تعالی با شمار عظام خود آنرا طلب آن کرد که
 عظم لاسود را بسخت آورد پس روی حجر لاسود کرد و گفت بحق
 آن خدای که تو این سنگان خود را در تو نهادی است که ما را بفرستد

قول دی وفات